



سخن آغاز / ۹

- ۱۳ مقدمه
- ۱۸ از زبان فریدون مشیری
- ۲۳ معرفی

فصل اول: سخن استاد / ۲۷

- ۲۹ با مخاطب‌های آشنا
- ۳۱ در سوگ بم
- ۳۳ سخنرانی در دانشگاه یو.سی.ال.ای آمریکا

فصل دوم: همراه با استاد آواز ایران / ۴۷

- ۴۹ گفت‌وگو با استاد (۱. شرح حال)
- ۶۹ گفت‌وگو با استاد (۲. دیدگاه‌ها)
- ۹۰ شرح دریافت جایزه‌ی پیکاسو از زبان استاد
- ۹۳ استاد از زبان استاد

فصل سوم: از استاد تا استاد / ۱۵۳

- ۱۵۵ در کنار استاد دوامی



- ۱۶۴ به یاد استاد نورعلی برومند
- ۱۸۲ آموزه‌هایی در اخلاق و فنّ موسیقی
- ۱۸۵ از زبان شجره‌ی شجریان

فصل چهارم: نکته‌ها، دیدگاه‌ها و عقاید / ۲۰۵

- ۱۹۵ موسیقی و زندگی
- ۲۰۷ منطق هنر و زیبایی
- ۲۱۹ شعر و آواز
- ۲۳۳ آموزه‌هایی در فنّ موسیقی و آواز
- ۲۵۶ سنت و تجدد

فصل پنجم: هنرهای استاد / ۲۷۱

- ۲۷۳ مقدمه
- ۲۷۶ هنر قرائت قرآن
- ۲۷۸ هنر آواز
- ۲۸۰ هنر موسیقی
- ۲۸۲ هنر خطاطی
- ۲۸۴ پرورش گل و باغداری و کشاورزی
- ۲۸۶ هنر سازسازی
- ۲۸۸ سایر هنرها

فصل ششم: نوارهای استاد (اشعار و معرفی ردیف‌های آوازی) / ۲۹۱

- ۲۹۳ مقدمه ۱ (مهدی عابدینی)
- ۲۹۶ مقدمه ۲ (حمید جوامریان)
- ۲۹۹ مقدمه ۳ (دکتر حسنعلی محمّدی)
- ۳۰۳ از زبان استاد
- ۳۱۶ اشعار و معرفی ردیف‌ها

فصل هفتم: پیوست‌ها / ۴۳۷

- ۴۳۹ سالشمار زندگی استاد
- ۴۴۶ منابع و مأخذ
- ۴۴۸ فهرست نوارها
- ۴۵۰ فهرست اعلام
- ۴۵۵ فهرست تفصیلی
- ۴۶۳ تصاویر ماندگار

گمشده‌ی استاد

اینجا باید اضافه کنم که به طور کلی عبدالله خان انسان بسیار شکاکی بود و مخصوصاً در مورد نوازندگان نظر خوبی نداشت، حالا علتش چه بود، من نمی‌دانم! حتّاً به پایور هم که این همه به استاد مهر می‌ورزید و همه کارهایش را با دل و جان انجام می‌داد، شک داشت، که تصویری کاملاً نابجا بود. مثلاً یادم می‌آید راجع به سه‌تاری که داشت و صفحه‌ی آن از پوست بود و به دویار اتاقش آویخته بود، یک بار گفت: «این سه‌تار ساز خوبی‌ست آقا! لطفی چشمش دنبال این ساز است، گفت پوستش خراب است ببرم درست کنم، ترسیدم بدهم ببرد و دیگر نیاورد.» در حالی که من به خوبی می‌دانستم که محمدرضا لطفی حاضر است جانش را هم برای استادش بدهد.

آن روز هم که صحبت می‌کردیم چنین شکی در وجود استاد دوامی ریشه‌گرفته بود. رو کرد به من و افزود: «راستی آقا! برو پیش محمودعلی خان برادر نورعلی خان برومند، آن کتابچه‌ی تصانیف مرا که گم شده، بگیر و بیاور. آن کتابچه یک شب در یک مهمانی گم شد. آن شب خیلی‌ها آنجا بودند و چشمشان دنبال آن کتابچه بود؛ چون من همه تصانیفی را که بلد بودم، در آن کتابچه نوشته بودم و هر وقت یادم می‌رفت، به آن مراجعه می‌کردم. بعداً فهمیدم این کتابچه نزد حاج آقا محمد است.»

بعد دوباره انگشت ستابه‌اش را روی دندان‌هایش گذاشت و پس از چند ثانیه فکر کردن افزود: «البته حاج آقا محمد این کاره نبود، ولی خوب، به کتابچه‌ی من نظر داشت. من گاهی هم به خانه‌ی او می‌رفتم، یعنی همه خوانندگان و نوازندگان به خانه‌اش می‌رفتند. یک بار هم پرسیدم که می‌گویند کتابچه‌ی من پیش شماست، ولی حاج آقا محمد اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. به گمانم دروغ می‌گفت آقا! او این چیزها را خیلی دوست داشت. هر چه ساز خوب و قدیمی هم که بود، در خانه‌اش جمع کرده بود. البته آدم بدی نبود، فکر می‌کنم خیلی تصانیف قدیمی و مخصوصاً تصانیف شیدا را از روی آن دفترچه یاد گرفته بود. می‌گویند وقتی حاج آقا محمد فوت شد، سازهای قدیمی و آن کتابچه را نورعلی خان برومند گرفته و نگهداری می‌کند. حالا تو برو از برادر برومند آن را بگیر و بیاور، چون بعضی از آنها را یادم رفته، حیف است! اگر دوباره مراجعه کنم، یادم می‌آید. البته بیشترش یادم هست، فقط چند تایی ممکن است یادم رفته باشد.»

ریشه‌های بدگمانی

این حرف‌ها را که از استاد دوامی می‌شنیدم، می‌دانستم که واقعیت ندارد. البته ایشان هم گناهی نداشت، همیشه در اطراف هنرمندان اشخاصی پیدا می‌شوند که در لباس دوستی و خیرخواهی و یا خودشیرینی و هر هدف دیگری، حرف‌ها و شایعاتی را که دهان به دهان شنیده‌اند، نقل می‌کنند و روابط میان این عزیزان را به هم می‌زنند و ذهن آنها را نسبت به هم مکدر می‌سازند. امروزه روز که بدتر هم شده است و بدگویی از هنرمندی نزد هنرمند دیگر مثل سرطانی به جان جامعه‌ی هنری ما افتاده و نمی‌گذارد که در کنار هم سرود زندگی بیافرینند.

حرف‌های آن روز استاد دوامی هم در مورد «برومند» و «حاج آقا محمد مجرد ایرانی» زاینده‌ی همین بدگویی‌ها و خودشیرینی‌ها بود و من می‌بایست این تصوّر نابجا را از ذهن استاد بیرون می‌آوردم. گفتم: «والله آقا! چنین چیزی نیست. کسانی که چنین حرفی به شما زده‌اند، قصد خوبی نداشته‌اند. حاج آقا محمد که همیشه به نیکی از او یاد می‌کنید، چه گونه می‌شود دفتر شما نزدش باشد و پنهان کند و به شما ندهد؟ خانه‌ی او محفل انس همه هنرمندان بود. هر کس به خانه‌اش می‌رفت، حاج آقا دوست داشت همه جور دستاوردی برای مهمانش داشته باشد، شما را همه که می‌دانم خیلی دوست داشت و احترام زیادی برایتان قایل بود؛ در ثانی، مرحوم برومند هم که احتیاجی به آن کتابچه نداشت، چون تصنیف‌خوان نبود، و هر آنچه هم از ردیف میرزا و پیش‌درآمدها و رنگ‌ها می‌دانست، مربوط به این کتابچه نیست، تصانیفی هم که بلد بود، از جای دیگر گرد آورده. بالآخره استعداد ارزنده‌ی چون برومند آیا نمی‌توانست در طول عمر که بیشترش در حضور اساتید سپری شده، چند تصنیف یاد بگیرد؟ به یقین، کتابچه‌ی شما نزد ایشان هم نبوده، چون اگر بود، لابد ما هم خبردار می‌شدیم. شما این مسأله را از ذهنتان بیرون بیاورید و فکرتان را خراب نکنید. والله! چنین چیزی نیست. بی‌خودی این شک را در شما ایجاد کرده‌اند.»

پیشنهاد ضبط تصنیف‌ها

بعد از این حرف‌ها، گویی آبی بر آتش شک و تردید استاد دوامی ریخته باشم، فکری کرد و گفت: